 وظن أن الضروره فى قولنا الأربعه زوج ما دامت موجوده بالضروره ضروره وصفیه مقیده بقید الوجود و لم یتمیز الضروره الذاتیه عن الضروره بشرط الوصف و لا الضروره الذاتیه الأزلیه کما فى قولنا الله قادر و حکیم بالضروره عن الضروره الذاتیه الصادقه حاله الوجود أى مع الوجود لا بالوجود کما فى هذه الضروره أ لیس بین الضروره بالشیء زمانیه أو غیرها و بین الضروره ما دام الشیء کذلک و بین الضروره الأزلیه السرمدیه الذاتیه فرق محصل.[[1]](#footnote-1)

 در نقد كلام مرحوم محقق دوانى مرحوم صدر المتاًلهین این مطلب را مطرح كردند كه در ضرورتِ ذاتیه اثباتِ محمول براى موضوع و اثبات لوازم محمول براى موضوع به لحاظ خود موضوع است نه به لحاظِ شیء زائد و نه به لحاظ وصفِ زائد، مثل اینكه اثبات تحرّك؛ براى كتابت مى‌كنیم و این اثبات تحرك براى كتابت، ضرورتِ ذاتّیه دارد اما یك وقت ضرورت؛ ضرورتِ وصفیه است یعنى اثبات محمول براى موضوع مشروط، به وجود وصف است مثل اثبات تحرّك براى انسان مادام كاتباً یا اثبات وجودِخسوف براى قمر در زمانى كه أرض بین قمر و بین شمس حیلوله پیدا مى‌كند. كه در اینها ضرورت، ضرورت وصفیه است، یعنى به شرط وجود وصف، محمول براى موضوع ثابت است و واسطهً در ثبوت است، یك ضرورت؛ به نام ضرورت أزلیه داریم كه در ضرورتِ ذاتیه أزلیه، ثبوتِ محمول براى موضوع، مستند به علتى نخواهد بود، یعنى محمول براى موضوع در هر شرایطى و به هر كیفیتى ثابت است و در ترتّب، و در عروضِ محمول براى موضوع، نیاز به هیچگونه واسطه‌اى نداریم، مانند وجود براى خداى متعال و مانند اثبات اسماء و صفاتِ الهى براى خداى متّعال، كه ما نیاز به هیچ ضرورتى و هیچ علتى و هیچ واسطه‌اى نداریم اسم این را را ضرورت ذاتیه أزلیه مى‌گذاریم.

 مرحوم آخوند اثبات یك ضرورتى را در قبال این ضرورتها مى‌كنند و آن ضرورت مع الوجود است لا بالوجود.

 توضیح این مطلب این است كه: گاهى از اوقات مى‌بینیم علتِ وجودى، واسطه در ثبوت محمول براى موضوع است مانند اثبات تحرّك براى انسان كه متوقف بر وجود وصفى است كه آن وصف، وصفِ كتابت مى‌باشد، لهذا مى‌گوییم (كل كاتب متحرك الاصابع بالضروره مادام كاتباً لا دائماً ـ كه با قیدِ ـ مادام كاتباً، ـ اثباتِ علیتِ كتابت را براى تحرك مى‌كنیم و با قید ـ لا دائماً ـ نفىِ علیت را به طور دوام مى‌كنیم، پس این ضرورت به شرط وصف است و، وصف مادام كاتباً زمانیه مى‌باشد. و همینطور در هروجودِ محمولى كه براى اثبات او، براى موضوع، نیاز به وجودِ شرط و وجود غیر داشته باشیم مثلًا در مورد ـ زیدٌ عالمٌ ـ ، اثبات علم براى زید، نیاز به وجودِ زید داریم.

 و در بعضى از اوقات وجود، علتِ اثباتى نیست و آن شرط، قیدِ براى اثبات نمى‌باشد، بلكه ظرف براى آن محمول است یعنى علت نیست به عبارت دیگر ماهیت و وجود؛ هر دو، دو علت براى تحقق تحرّك براى زید مى‌باشد ماهیت زید و وجود كتابت هر دو علت براى تحرك اصابع مى‌شوند، ولى در بعضى اوقات شرط، علت نیست و خود محمول لازمه ماهیت است ولى چون محمول را به لحاظِ وجودِ خارج تصور مى‌كنیم تبعاً وجود هم باید دخالت داشته باشد، اما دخالتِ وجود به عنوان علت نیست بلكه به عنوان ظرف است، چون اصلا در خارج بدون وجود تحقق پیدا نمى‌كند ازاینجا مى‌خواهیم اشكال به آخوند را وارد كنیم.

 فرض كنید كه مى‌گوییم ـ زیدٌ عالمٌ ـ ، در زیدٌ عالمٌ؛ علم را حمل بر زید مى‌كنیم، آیا علم را حمل بر وجود زید مى‌كنیم یا بر ماهیت زید مى‌كنیم؟ به عبارت دیگر عالم به ماهیت زید بر مى‌گردد یا به وجود زید برمى‌گردد؟ معلوم است كه به ماهیت برمى‌گردد، یعنى ما عالم را به حیوان نمى‌توانیم حمل كنیم و بگوییم: (البقر عالمٌ، الغنم عالمٌ، الحدید عالمٌ، الكتابُ عالمٌ، ـ تمام اینها خلاف است، چون عالم یك وصفى براى زید است كه به ماهیت خارجیه زید برمى‌گردد، نه به ماهیت ذهنیه زید. یعنى زید باید باشد، و وجود داشته باشد تا بتوانیم عالم را بر زید حمل كنیم، اگر زید وجود نداشته باشد حملِ عالم بر زید هم لغو خواهد بود. ولى وجودِ زید؛ علتِ براى عالم نیست، زیدیت زید علت، براى عالم است یعنى چون زید، زید است و انسانِ عالم است نه اینكه چون زید موجود است پس عالم است. اما كتابت، علتِ براى حركت است اگر كتابت نباشد اصلًا حركتى نیست، یعنى وجودِ كتابت، علت براى حركت اصابع خواهد بود فرق بین اینجا و آنجا این است كه، در آن جایى كه وجود، علت براى حمل محمول بر موضوع باشد در آنجا محمول به واسطه وجود حمل مى‌شود یعنى در این حمل نیاز به علتِ موجِده داریم كه آن علتِ موجده همان وجود است، مثلًا (كل كاتب متحرك الاصابع بالضرور مادام كاتباً)، یعنى حملِ تحرّكِ اصابع بر ذات كاتب كه زید است بر نمى‌گردد، لذا شما خیلى از اشیاء را مى‌بینید كه متحركند، الآن این كتاب هم حركت مى‌كند ولى به ذات كتاب بر نمى‌گردد، پس این تحرّك به اگر ذاتِ زید برگردد به واسطه یك علتى است كه آن علت چه ثبوتِ وصف كتابت مى‌باشد

 یعنى به عبارت دیگر حمل تحرّك وحمل محمول بر موضوع؛ بالوجود است، یعنى به وجود الوصف است، به وجود این زید است، به علت وجود این تحرك حملِ بر زید مى‌شود، اما در مورد ـ زیدٌ عالمٌ ـ مى‌بینیم كه این طور نیست، وجودِ زید علت، براى حمل عالم بر زید نیست، چون عالِم به ماهیت زید بر مى‌گردد و لذا غیر از این زید كسى دیگر از ماهیات نمى‌تواند عالم باشد مثلًا (بقر لیس بعالم، الغنم لیس بعالم پس الماهیه الانسانیه هو العله الوحید لصحه الحمل العالم على زید) ماهیت انسانیت اقتضا مى‌كند كه عالم بر زید حمل شود، منتها آن ماهیت انسانیت و لو در ذهن باشد آیا كفایت مى‌كند براى اینكه عالم بر زید حمل شود؟ ماهیتِ ذهنیه انسانیت، اقتضاى علم را نمى‌كند بلكه ماهیتِ خارجیه اقتضاى علم را مى‌كند، یعنى وجود خارجى ظرف، براى عروض وحمل عالم بر زید نه اینكه شرط براى عروض عالم است، نه اینكه علت براى عروض عالم بر زید است فقط ظرف تحقق و ظرف وجود است،

 در اینجا دو سه مسأله با هم خلط شده است: مطلب اول اینكه همانطورى كه عرض كردم چون برداشت صحیح از كلام محقق دوانى نشده است لذا ایشان را متهم به یك سرى اعتراضاتى كرده اند: اول اینكه در حمل زوجیت براى اربعه این را هم خدمتتان عرض كنم كه، به لحاظ معتبر این حملها متفاوت است، زیرا یك وقتى محمول را محمولى قرار مى‌دهیم كه ضرورت ذاتیه براى موضوع دارد، یك وقت محمول ما محمولى است كه ضرورت وصفیه براى موضوع دارد، یك وقت محمول ما محمولى است كه ضرورت ذاتیه أزلیه براى موضوع دارد، وقتى كه مى‌گوییم ـ الله قادرٌ، ـ این ـ الله قادرٌ ـ بالضرور أو بالامكان؟ حمل قدرت بر الله ضرورت دارد، حالا این ضرورت؛ ضرورتِ وصفیه یا ضرورت ذاتیه است؟ ضرورتِ وصفى آن است كه، قدرت در صورتى بر الله حمل مى‌شود كه وصفى واسطه در ثبوت باشد یعنى قدرت؛ وصف و لازمه انتزاع از ذات است و این وصف ملازم با ذات است‌كلُ شیى‌ء فى دار الوجود له علمٌ و حیاهٌ و قدرهٌ ـ ، آن وقت چه برسد به اینكه خودش علت الوجود باشد بنابراین استنادِ قدرت به الله؛ نه به واسطه وصفِ ذات است بلكه به لحاظِ نفس ذات الله است، نفسِ ذات مقتضىِ حمل قدرت بر اواست، نفسِ ذات اقتضاى حمل علم و اقتضاى حمل حیات را مى‌كند، این را ضرورتِ ذاتیه مى‌گوییم پس ضرورت وصفیه نیست حالا كه ضرورت وصفیه نبود آیا این ضرورت، ضرورتِ ذاتیه غیر أزلیه است یا ضرورت ذاتیه أزلیه است؟ ضرورت ذاتیه غیر ازلیه به آن ضرورتى مى‌گویند كه محمول براى موضوع ضرورت دارد منتها ضرورتش مستند به علت ثالث است، علت دیگرى مى‌آید ومحمول را براى موضوع ثابت مى‌كند، مثل تحرّك براى انسان ضرورت دارد و ضرورت ذاتى هم دارد منتها این تحرّك باید به شرطِ یك علت خارجى باشد كه آن علت خارجى همان كتابت مى‌باشد، پس ضرورت وصفیه، منافاتى با ضرورت ذاتیه ندارد. وضرورت ذاتیه ضرورتى است كه به لحاظ وجود حمل مى‌شود یعنى وجود است كه باعث شده محمول براى موضوع باشد، مانند اینكه مى‌گوییم: ـ زیدٌ موجودٌ بالضروره الذاتیه لا بالضروره الوصفیه ـ ، ضرورت ذاتى یعنى وجود براى زید ضرورت دارد و احتیاج به وصف ندارد چه وصفى آمده است تا اینكه موجودً براى زید ضرورت پیدا كند هیچ وصفى نداریم، ـ زیدٌ موجودٌ ـ اما استنادِ به مبدأ كه علت موجده است آن باعثِ حمل موجودٌ بر زید شده است، پس موجودً در زیدٌ موجودٌ، براى زید ضرورت دارد و واسطه فقط وجود است نه اینكه وصفِ دیگرى باشد مثل كتابت و امثال ذلك. خوب این ضرورت مى‌شود ضرورت ذاتیه، آنوقت در ضرورت ذاتیه، یك نكته مى‌باشد و آن این است كه محمول براى موضوع ثابت است، لكن حمل محمول براى موضوع مقارن با وجود است ـ فرض كنید بنابر آن تقریرى كه مرحوم آخوند دارند و ما به این تقریر هم یك اعتراضى داریم ـ یعنى محمول براى موضوع ثابت است و ثبوت محمول براى موضوع در ظرف وجود است، نه اینكه علتش علتِ وجود است مانند، (الأربعه زوجٌ)، یعنى زوجیت؛ واجب الوجود براى اربعه است، اما نه اینكه وجود، علتِ براى عروض باشد، بلكه وجود، ظرف ثبوت است یعنى اربعه اى كه در خارج است این اربعه در خارج، زوجیتِ در آن واجب الوجود است اما در واقع زوجیت به اربعه برمى گردد، نه اینكه زوجیت به وجود اربعه برگردد مانند اینكه مى‌گوییم ـ زیدٌ عالمٌ ـ ، آن عالمى كه الآن ـ زید عالم ـ است، عالم ضرورت براى زید دارد منتها نه اینكه وجود، علت براى این ضرورت است، و نه اینكه وجود علت براى ثبوت عالم براى زید است آنچه كه علت است عبارت است از ماهیت زید، ماهیت زید اقتضاى علم را مى‌كند و لكن عالمیت اگر بخواهد در خارج تحقق پیدا كند بدونِ وجود؛ تحقق پیدا نمى‌كند این عالم نمى‌داند كه روى زید حمل بشود یا نشود؟ وجود مى‌آید و زید را در خارج موجود مى‌كند عالِم هم روى زید مى‌آید و به واسطه وجود حمل مى‌شود، پس بنابراین به این مى‌گویند ضرورتِ مَعَ الوجود لا الضرور بشرط الوجود، ما یك الضرور بالوجود داریم مانند تحرّك براى اصابع به شرطِ وجود كتابت و یك ضرورت مع الوجود داریم مانند عالمیت براى زید، منتها؛ مع الوجود است لا بالوجود یعنى خودِ عالمیت، به زید بر مى‌گردد و براى تحققش نیاز به وجوددارد.

 درزوجیت؛ ضرورت آن، ضرورت ذاتى است یعنى از لوازم ماهیت است وبر ماهیت حمل مى‌كنیم منتها شرط این عروض وجود خارجى است اما در آنجایى كه لوازم ماهیت را به ماهیت حمل نمى‌كنیم عوارض وجود را حمل مى‌كنیم، مانند ـ زیدٌ متمكنٌ ـ ، ـ زیدٌ متعینٌ ـ ، زید در زمان است، این عوارض به ماهیت بر نمى‌گردد و به وجود بر مى‌گردد یعنى هر شئى مادى كه وجود خارجى داشته باشد بالأخره مكان مى‌خواهد، هر شئى‌ء خارجى كه در خارج وجود داشته باشد داراى ابعاد است. پس به ماهیت زید بر نمى‌گردد به ماده برمى‌گردد كه عبارت است از همان وجود خارجى، در اینجا و از لوازم نیستند بلكه از عوارض هستند، عوارضى هستند كه عارض مى‌شوند، هم بر زید هم بر غنم هم بر پشتى هم بر كتاب عارض مى شوند. اینها را لوازم ماهیت نمى‌گویند، به اینها لوازم وجود مى‌گویند، منتها وجود داریم تا وجود، وجودِ مادى داریم، وجودِ مجرد داریم و وجودِ معنا داریم و وجود غیر و بالاتر از اینها داریم، لوازم ماهیت عروضشان بر ماهیت، ضرورت دارد، منتها این ضرورت گاهى اوقات ضرورتِ ذاتى است، گاهى اوقات ضرورتِ ذاتیه بالوجود است، گاهى اوقات ضرورت ذاتیه مع الوجود است، در آنجایى كه ضرورت ذاتیه بالوجود است یعنى وجود، علتِ براى حمل این شئى‌ء شده است مانند: زیدٌ موجودٌ، وقتى كه مى‌گوئیم: زیدٌ موجودٌ، علت این حمل، نفس الوجود است، یعنى وجود زید مسبّب یا مصحّح حمل موجودٌ بر زید شده است. و یك وقتى مع الوجود است، مثل اینكه مى گوییم الأربعهُ زوجٌ، در اینجا وجود، علتِ براى این حمل نشده است بلكه نفسِ اربعه علت براى حمل زوجیت براى خودش شده است، منتها علت براى او شده در وجود خارجى، یعنى وجود خارجى؛ حكمِ مساعد و كمك كار و حكم مشوّق را دارد، ولى علت براى او نخواهد بود به جهت اینكه زوجیت علت براى اربعه همیشه هست چه وجود باشدو چه نباشد، یعنى زوجیتِ خارجى حملِ بر اربعه شده است، منتها اربعه، علت، براى حمل نیست و ظرفِ براى این حمل است، به این حمل كمك كرده نه اینكه قید براى این حمل باشد.

 یك ضرورت هم ضرورت ازلیه داریم و آن عبارت است از این كه وجود حمل بر موضوع مى‌شود بدون أىُّ عله كانَ، مثل حمل ـ موجودٌ بر ـ الله تعالى ـ كه نیاز به علت ندارد و حمل اسماء و صفات الهى بر ذات بارى كه نیاز به علت ندارد این را ضرورت ذاتیه أزلیه مى‌گویند ذاتیه هست چون نیاز به وصف ندارد و هم أزلیه است چون نیاز به علت ندارد، این ذاتیه ازلیه مى‌شود.

## اشكال بر مرحوم آخوند

 نكته‌اى‌كه در اینجا هست و در همین جا اشكال بر مرحوم آخوند وارد مى‌شودآن این است كه ما قبول داریم‌كه بعضى‌ازمحمول ها به ضرورت ذاتى حمل بر موضوع مى‌شوند و مع الوجود هستند لا بالوجود، مانند ـ زیدٌ عالمٌ ـ در زیدٌ عالمٌ قبول داریم، حمل عالم بر زید این حمل به لحاظ ماهیت زید است نه به لحاظ وجودِ زید، یعنى وجود دخالتى در حمل عالم بر زید ندارد الا اینكه وجود ظرفِ تحقق شده است یعنى ظرف تحقق ـ عالمٌ بر ـ زیدٌ ـ وجود خارجى است، نه اینكه وجود؛ علتِ براى عروض عالم بر زیدباشد، عالم به ماهیت زید برمى‌گردد، منتها ظرفش ظرف خارجى است. ولى صحبت در این است و بحث ما در الأربعه زوجٌ است، این حمل را كدام یك از اقسام قرار مى‌دهید آیا در ـ الأربعه زوجٌ ـ حملِ زوجیت بر اربعه از باب حملِ مع الوجود است یا حملِ بالوجود است حملِ بالوجود كه غلط است، یعنى وجود، علتِ حمل زوجیت به اربعه شده است، این غلط است، بخاطر اینكه لوازمِ ماهیات علتِ عروضشان نفس ماهیات است نه وجود و زوجیت از لوازم اربعه ومصحِحِ حمل زوجیت بر اربعه مى‌باشد مصحح خود اربعه است، چه اربعه ذهنى، چه اربعه خارجى، این مصحح حمل زوجیت بر اربعه است ولى نكته در اینجا است كه محقق دوانى نیامده واجب بودنِ زوجیت براى اربعه را مستند به وجودِ خارجى اربعه نكرده است تا اینكه این اشكال پیدا بشود و بگویید: (الاربعه زوجٌ ـ با كلٌ ـ كاتبٌ متحرك الاصابع مادام كاتباً) تفاوت دارد چون در اینجا حمل تحرّك در انسان به شرط وصف است، وآن هم به شرط وجود است در اینجا حملِ زوجیت بر اربعه ملازم با وجود است نه اینكه به شرط وجودِ اربعه است!

 بلكه محقق دوانى منظورش این است كه یك وقت شما نفس زوجیت را بر اربعه حمل مى‌كنید، كه نیاز به شرط وجود ندارد نه یعنى نه بالوجود و نه مع الوجود به هیچ كدام نیاز ندارد ما زوجیت را بر اربعه حمل مى‌كنیم و لو اربعه ذهنیه، در اربعه ذهنیه مى‌گوئیم ـ الاربعه زوجٌ ـ یعنى و لو اینكه در ذهنمان یك اربعه اى تصور كنیم باز الاربعهه زوجٌ ـ نه اربعه تفّاحِ، نه اربعه جَوزِ، نه اربعه لَونِ، نه اربعه بالطیخ، فقط نفس الاربعه را در ذهنمان تصور مى‌كنیم و ملازم با این تصور زوجیت را بر آن حمل مى‌كنیم، این كجا اربعه خارجى است؟ اصلا اربعه خارجى نداریم تا شما بگویید آیا بالوجود است یا مع الوجود است!! آیا وجود در اینجا علت است یا وجود در اینجا ظرف است؟ اصلًا ما اربعه خارجى نداریم، به محض اینكه شما زید را تصور مى‌كنید حیوان مع الوجود را تصور كرده‌ایدهمینطور در حمل زوجیت بر اربعه، نیازى به وجود خارجى نداریم كه به عنوان علیت و به عنوان ظرفیت باشد، كلام محقق دوانى این است كه اگر ما بخواهیم زوجیت را به وجود بر اربعه حمل كنیم، اصلا نیاز به وجود نداریم، اگر ما بخواهیم این زوجیت را بالضرور حمل بر اربعه كنیم، این اربعه باید وجود خارجى داشته باشد، خوب ما هم همین را مى‌گوئیم باید وجود خارجى داشته باشد، یعنى محقق دوانى نیامده است حمل زوجیت را بر اربعه، حملِ بالوجود كند، ایشان هم همان حرف را مى‌زند، و مى‌گوید حمل زوجیت بر اربعه حملِ مع الوجود است در صورتى كه اربعه، وجود خارجى داشته باشد یعنى اگر ما وجود زوجیت را بخواهیم، حمل كنیم ـ ثبت الارض ثم الوسع ـ ، پس اول باید اربعه را در خارج ثابت كنید وقتى كه شما مى‌گویید یك رنگ قرمزى در اینجا هست بالأخره یك جسمى را باید ثابت كنید و لو اینكه نگویید، همین كه مى‌گویید من رنگ قرمزى را در این اتاق دیدم طرف مى‌فهمد یك موضوعى در اینجا بوده است و در حقیقت رنگ قرمز روى هوا كه نداریم، رنگ قرمز روى یك موضوعى باید حمل شود وعارض شود، وقتى شما بگویید یك رنگ قرمزى را من دیدم طبعا موضوع آن كتاب بوده، فرش بوده است ایشان مى‌خواهند این را بگویند كه وقتى شما ضرورتِ وجودِ زوجیت را مى‌خواهید بر اربعه حمل كنید باید اربعه وجود خارجى داشته باشد خُب ما هم همین را مى‌گوییم. آنوقت این حمل مع الوجود مى‌شود، همین حرفى است كه شما هم مى‌زنید، پس ایشان خلافى نگفته است تا بگوئید ایشان بین ضرورتِ وصفیه و ضرورتِ مع الوجود خلط كرده اند. مرحوم آخوند خیال كرده اند كه منظور محقق دوانى این است كه: (الاربعه زوجٌ ـ مثل كُلُ كاتِبِ متحرك بالاصابع ـ مى ماند، چطور در (كل كاتبٌ متحرّكٌ بالاصابع) حملِ تحرّكِ اصابع براى كاتب، بالوجود است یعنى شرطِ وجود و ضرورت وصفیه است. در الاربعه زوجٌ هم همینطور است.[[2]](#footnote-2)

 مى‌خواهم بگویم یك وقتى زوجیت را حملِ بر اربعه بالضروره مى‌كنیم یعنى در حملِ زوجیت بر اربعه نیاز به وجود نداریم، چون زوجیت از لوازم ماهیت است و به خود این حمل مى‌شود، ولى یك وقت مى‌گوئیم وجودِ زوجیت را حمل بر اربعه بالضروره مى‌كنیم، اگر وجودِ زوجیت حمل شود باید اربعه هم وجود داشته باشد، یعنى نمى‌شود اربعه وجود نداشته باشد ولى زوجیت، وجود داشته باشد. كجا اگر منظور وجود ذهنى است كه اینها بحث وجود ذهنى نمى‌كنندچون یك وقت زوجیت را حملِ بر اربعه مى‌كنید در این صورت نیازى به وجود اربعه نداریم، این چه در ذهن باشدو چه در خارج باشد زوجیت حمل مى‌شود اما یك وقت وجودِ زوجیت را حمل بر اربعه مى كنید كه وجودِ زوجیت حمل بر اربعه خارجى باید بشود.

 در این صورت اصلًا اشكالى به كلام محقق دوانى وارد نیست و این خلط از خود مرحوم آخوند و محشّین و مقرّرین این مباحث شده است.

## تطبیق متن

 وظن أن ایشان اینطور گمان كرده اند الضروره فى قولنا الأربعه زوج ضرورت در قول ما[[3]](#footnote-3)

 وظن أن الضروره فى قولنا، ضرورت در كلاممان كه مى گوئیم: الأربعه زوج ما دامت موجوده بالضروره این ضرورت وصفیه اى است كه مقید به قید وجود است، ولم یتمیز الضروره الذاتیه ایشان بین ضرورت ذاتیه با ضروریت به شرط وصف و ضرورت ذاتیه أزلیه کما فى قولنا الله قادر و حکیم بالضروره ازبا ضرورت ذاتیه اى كه در حال وجود صادق است فرق نگذاشته اند مع الوجود لا بالوجود کما فى هذه الضروره

 همانطور كه در ضرورتِ؛ ـ الأربعه زوجٌ ـ ، این ضرورت، ضرورت ذاتیه است ولى ضرورت أزلیه نیست چون وجود خارجى اربعه مستند به علت است، ولى در ـ اللهُ قادرٌ ـ ، مستند به علت نیست یعنى قادرٌ ـ انتزاع از ذات ـ الله ـ شده و نیاز به علت ندارد، البته درتلازم اسماء الهى با ذات و در اتحادشان و افتراقشان صحبت مى‌كنیم ألیس بین الضروره بالشیء زمانیه أو غیرها

 آیا بین ضرورت به واسطه شیء، به واسطه وصف، چه زمانیه، چه غیر زمانیه وبین الضروره ما دام الشیء کذلک‌، و بین این سه و بین الضرورت ازلیه سرمدیه، الذاتیه، فرقى نیست؟ یعنى بین اینكه ضرورت مادام شیى‌ء بگوییم یا اینكه ضرورت به واسطه شیى‌ء بگوئیم و بین ضرورت ازلیه كه اصلا استناد به علت ندارد فرق نیست؟ ایشان مى‌گویند ضرورتِ ـ الأربعه زوجٌ ـ ، این ضرورت، ضرورتِ مادام شیى‌ء است، نه اینكه این ضرورت، ضرورت بشیى‌ء باشد، یعنى بالوصف العنوانى هست، یعنى ضرورتِ مادامَ شیى‌ء یعنى ضروره مادام الوجود، با ضرور بالوجود، یعنى به وصف آن شرط با هم فرق دارند و همینطور بین ضرور مادام الوجود كه ضرورت ذاتیه است و بین ضرورت ازلیه كه مادامى در كار نیست بلكه براى ابد هست بین آن در هم فرق است، یعنى فرقش به وجود علت و عدم علت است

 فاتخذه سبیلا مستبینا إله تحصیل الضروره الذاتیه مع الوصف لا بالوصف ضرورتِ ذاتیه با وصف وجود، نه ضرورت ذاتیه به وصف وجود، باید بین این درفرق بگذاریم وجود، در اینجا ظرف است نه اینكه بالوجود علت باشد، پس در واقع حملِ زوجیت براى اربعه علتش وجود نیست بلكه وجود ظرف اواست پس مع الوجود است لا بالوجود وهذه الضروره این ضرورتى كه مع وصف الوجود است و وجود ظرف اواست لابالوجود كه علت باشد مشترک عندنا این مشترك است پیش ما، بین ذاتیات الماهیه المتقدمه، به ذاتیات ماهیاتى كه متقدم هستند و لوازم آنها كه متأخر هستند چه ذاتى بگیرید مثل ذاتىِ حیوان كه ناطق هست بر انسان یا لوازم ذات هستند مثل تعجب. كه لوازم از ذاتیات متأخر هستند، اول ذاتیات است و بعد از ذاتیات، ذات درست مى‌شود، بعد از ذات لوازم ذات درست مى‌شود، چون ذاتیات بر خود ذات هم تقدمِ بالطبع دارند، حیوان و ناطق بر انسان تقدم دارند، تقدم بالطبع دارندو اینها همه ضرورتِ ذاتیه هستند

 والفارق هو التقدم و التأخر بنحو واحد منهما هو ما بحسب الذات و الماهیه لا بحسب الطبع و العلیه المشهوریه فارق تقدم و تاخر است به یك نحو از این دو كه به حسب ذات و ماهیت است یعنى ذات و ماهیت مقتضىِ تقدّم و تأخر هستند لا بحسب الطبع و العلیه المشهوریه نه اینكه تقدّم و تأخر به حسب ضرورت وجود است كه علّت باشد ما كارى به علّت نداریم

 چون ممكن است گاهى اوقات تقدّم و تأخر به حسب العله باشد، آن علت، علتِ موجده است، ولى در ذات و ذاتیات تقدّم و تأخرشان، تقدم و تأخر بالذّات است كه بالتجوهر هم به آن مى‌گویند. تقدم و تاخر بالتجوهر این است كه ذاتیات بر ذات تقدم دارد و لوازم ذات و خود ذات مؤخرند یعنى همین كه مى‌گوییم ذات و ذاتیات تقدّم و تأخر را مى‌رساند، حالا سراغ علت مى‌رویم، علت با اینكه جزو ذات نیست و معلول هم نیست اما تقدّمِ بالطبع بر معلول دارد، یعنى تقدم و تأخر لوازم ذات و ذاتیات این تقدم و تاخرِ بر علیت نیست چون آن كه علت براى آن نیست فقط تقدمشان بر علتِ شیئ دیگرى است كه ذات را ایجاد مى‌كند، خود ذات در خودشان تقدم تجوهرى دارند بنابراین وجود دخالتى در تقدّم و تأخر و حمل این بر این ندارد وجود، علت براى تحقق خارجى این معلول است ولى وجود، علت، براى تقدّم و تأخر و حمل لوازم بر ذاتیات نیست و آن وجود ظرف است.

## الفصل الثانى: فى ان واجب الوجود لا یكون بالذات و بالغیر جمیعا و ...

1. ص ١١١ و ١١٢. [↑](#footnote-ref-1)
2. سؤال: اربعه را اگر منهاى وجود تصور کنيم باز هم زوج است يعنى عدد چهار اگر اصلا وجود هم نداشته باشد باز زوج است.

   پس براى زوجيت وجود خارجى لازم نيست.

   پاسخ: بله، شما مؤيد هستيد. [↑](#footnote-ref-2)
3. مرحوم محقق دوانى اتفاقا بسيار مرد بزرگى بوده است و شيرازى هم بوده است ديگر اين شيرازى ها نمى‌دانم چرا فيلسوف ازآنها خيلى در آمده است؟ مرحوم محقّق دوانى، نظرات او بسيار نظرات دقيقى است و مرد بسيار دقيقى بوده است، ما در ادبيات، سکاکى را خيلى قبولش داريم که بسيار مرد دقيقى بوده است، و مبانى سکاکى را در باب بلاغت بر بقيه مبانى ترجيح مى‌دهيم، يکى هم در حکمت و فلسفه مطالب محقق دوانى دقيق است من يک وقت مطالعاتى راجع به تعليقه ايشان و مطالب ايشان داشتم، از ايشان خيلى من استفاده کرده ام، و در بحث وجود ذهنى هم اگر يادتان باشد نظرات ما خيلى نزديک به مبانى ايشان بود در هر صورت ايشان بسيار مرد دقيقى بوده است و ذوق هم داشته اند. [↑](#footnote-ref-3)